

فوتبال و استعمار

به روایت کتاب «فوتبال علیه دشمن»
(Football Against the Enemy)

پیشگفتار

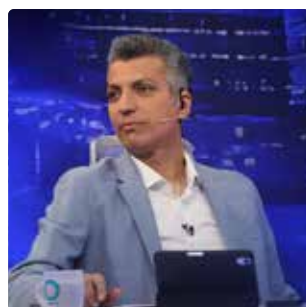
آشنایی‌ام با این کتاب مرهون امانت یک دوست خوب بود. اما پس از مطالعه بخش‌های ابتدایی آن دانستم که کتاب می‌تواند مورد استفاده در فهم تاریخ معاصر فوتبال و ورزش جهانی داشته باشد.

کتاب فوتبال علیه دشمن در سال ۱۹۹۳م توسط یک جوان ۲۵ ساله نوشته شده است. او یک یهودی از خانواده انگلیسی است که متولد اوگاندا است و دوران نوجوانی خود را در هلند بوده است. سایمون کوپر نویسنده کتاب در دانشگاه آکسفورد تاریخ خوانده است و نویسنده بخش تحلیلی روزنامه‌ها و مجلات انگلیسی بوده است. او یک روزنامه نگار یهودی (بخوانید صهیونیست) است که قائل به برتری نژادی و استعماری اروپا بر جهان است و در جای جای کتاب این نگاه خود را آورده است. که در ادامه بخش‌هایی از آن خواهد آمد.

از سوی دیگر این کتاب در سال ۱۳۸۸ توسط عادل فردوسی پور به زبان فارسی ترجمه شده است. مترجم کتاب کارشناس ارشد مهندسی صنایع از دانشگاه صنعتی شریف است و در سن ۳۵ سالگی این کتاب را با حداکثر وفاداری به متن و البته با حذف اندک ترجمه کرده است. از دانش تاریخی مترجم اطلاع خاصی ندارم اما شیفتگی او نسبت به فوتبال و هیجان او در روایت فوتبال زبان زد خاص و عام است.

این متن را باید در چارچوب پسا استعماری مورد نقد و تحلیل قرار داد. در این متن فوتبال در خدمت سیاست استعمار، دموکراسی غربی، گلوبالیسم، صهیونیسم و برتری نژادی قرار گرفته است.

پرسش محوری این کتاب رابطه فوتبال با سیاست است. کوپر این کتاب را به عنوان یک گزارش کار از نقش فوتبال در حمله علیه چپ و گسترش



لیبرالیسم اروپایی در جهان به نگارش درآورده است. خط سیر کتاب روایت‌های جذاب فوتبال در گفت‌وگو و سفر و مصاحبه و تحلیل سیاسی است. از قلب اروپا تا آمریکای لاتین، آفریقا و خاورمیانه.

فوتبال و سیاست

فوتبال سیاسی است؟ نویسنده در چند فصل به استفاده از فوتبال در جنگ سرد پرداخته است. از آلمان شرقی و غربی گرفته تا استونی و آژانتین و ... خاورمیانه هم می‌رساند. او خود چنین می‌نویسد: «هر جا می‌رفتم بهم می‌گفتند: فوتبال و سیاست! جای مناسبی را برای تحقیق انتخاب کرده‌ای.» فوتبال. از آن چه فکر می‌کردم اهمیت بیشتری داشت. باشگاه فوتبالی را پیدا کردم که مواد هسته‌ای و طلا صادر می‌کند و باشگاه دیگری که خودش دانشگاه تأسیس کرده است. موسولینی و فرانکو اهمیت این بازی را درک کردند و جان میجر، نلسون ماندلا و پل بیا رئیس‌جمهور کامرون هم همین‌طور. (فوتبال علیه دشمن، ص ۲۴)

«اگر کسی را می‌شناسید که می‌گوید فوتبال و سیاست ربطی به هم ندارند او را با کلاپ فلایش آشنا کنید. مردی عظیم‌الجثه با موها بلوند که به دلیل هواداری تیم‌های دیگر از آلمان شرقی اخراج شد.» (ص ۵۱).

روایت گفت‌وگوهای خاص و صمیمی

در آخرین دقایق حضورم کنار رومن رئیس روابط بین‌المللی تیم دینامو کیف بودم. او زبان انگلیسی را خوب می‌دانست. گفت از آکسفورد مدرک دارم. من هم مدرک مشابهی داشتم و با هم صمیمی شدیم. جالب‌ترین رازهای باشگاه را برایم گفت: قرار بود فردای آن روز برای تجارت راهی برلین شود او گفت: دینامو مجوز صدور قطعات موشک‌های هسته‌ای، سالانه دو تن طلا و فلزاتی همچون پلاتینیوم را در اختیار دارد. از من خواست اشاره ای به طلا نکنم. من قول دادم که این کار را نکنم. در طول نگارش کتاب در بیشتر اوقات به این گونه قول‌هایم عمل کردم اما در این مورد رعایت نکردم. (صص ۱۰۸ و ۱۱۶)

فصل دوازدهم و روایت او از آفریقا

نویسنده متولد اوگاندا بوده است. اما یک اروپایی استعمارگر قاعدا بوده است و نه یک بومی سیاه و رنج‌کشیده و مستضعف. جا داشت مترجم از خود درباره تاریخ سیاه چندصدساله استعمار در قاره آفریقا می‌پرسید و هر آن چه این راوی از پلیدی و ضعف و بدبختی آفریقایی‌ها می‌گفت در نسبت با استعمار فهم می‌شد. اگر هم دانش لازم را نداریم از اهل آن باید پرسید.

نویسنده از تاریخ استعمار در قرن نوزدهم در آفریقا هیچ چیز نگفته و چرا باید بگوید. اما تا توانسته صریح و ضمنی به تمسخر این آفریقایی‌ها پرداخته است. مترجم کتاب چه بخواند و چه نخواهد در این راستا خود

چرا می‌گویم این کتاب روایتی از نقش فوتبال در نفوذ و فروپاشی شوروی است. چند نمونه به نظرم می‌تواند نشان‌گر این موضوع باشد. به نظر شما آشنایی این نویسنده با یک فرد فعال در زمینه مخالفت با بلوک شرق و فعال در فوتبال علیه کمونیسم اتفاقی و عادی بوده است؟ همین شخصیت که نویسنده از او نقل می‌کند می‌گوید: «دلخوشی واقعی ما موفقیت آلمان غربی بود. آنها همیشه تیم‌های شرقی را شکست می‌دادند و این برای ما خیلی معنا داشت.» الگوی پیروزی و برتری غرب در فوتبال آیا بر ساخت پیشرفت و پیروزی تمدنی نشده است؟

روایت فساد و فقر و مشکلات بلوک شرق آیا یک اتفاق است یا یک برنامه تبلیغاتی علیه جریان چپ در جهان («سال‌های اخیر استالین میلیون‌ها و هم‌وطنش را کشته، برنامه‌های پنج ساله او به هیچ وجه اجرا نشده، تمام کمک‌های غرب ناپدید شده و بعداً در فروشگاه‌ها آثارش پیدا شده است...») (ص ۸۰) اشتباه نشود. بنده مدافع کمونیسم نیستم. اما اجازه بدهید به روایت یک جانبه لیبرالیسم نیز قانع نشوم.



شخصیت نویسنده که خود در این اثر توصیف کرده، چگونه است؟

نویسنده یهودی است. او این گونه می‌نویسد: «فریس ماناس و برادرزنش یهودی بودند و خیلی سریع متوجه شدند که من هم مثل آنها هستم. (ص ۶۸) با توجه به حجم بالای دسترسی، دیدارهای خاص و روایت‌های امنیتی او از همکاران سازمان‌های اطلاعاتی اروپا و مخصوصاً انگلستان به نظر می‌رسد او یک خبرنگار عادی نیست و ارتباط بسیار نزدیکی با سازمان‌ها و دستگاه‌های اطلاعاتی داشته است. شاید شرکت او در دانشکده هاروارد پس از تحصیل در آکسفورد نیز نشانه‌ای بر این مطلب باشد. همان طور که به راحتی بدون نام آوردن از ماموران اطلاعاتی نقل قول‌های جالب و مهمی نیز آورده است. اگر چه برای ما خیلی تفاوت ندارد. شاید با آنها هم همکاری داشته باشد. نویسنده بر نوشیدن الکل به صورت جدی تاکید دارد و این نشانه خوبی نیست. امیدوارم که مانند پل گاسکوین انگلیسی که یادی کرده از سلامت خارج نشده باشد.



کشورها به دلیل مشکلات مالی نمی‌توانند در مسابقه حاضر شوند. مسئول تدارکات نیجریه فراموش کرده بود برای بازی خانگی تیم خود در برابر بورکینافاسو شورت ورزشی بیاورد و تلاش مسئولان برای یافتن شورت یدک هم جواب نداد و در نهایت مجبور شدند شلوارهایی ورزشی بازیکنان را با قیچی از زانو کوتاه کنند. و با همین لباس نیجریه ۷ بر ۱ حریفش را شکست داد. ولی خبرهای مربوط به این بازی به سراسر جهان مخابره شد و کل اعضای فدراسیون فوتبال نیجریه برکنار شدند. (صص ۱۹۹ و ۲۰۰)



استعمار به روایت استعمارگران

نویسنده به صورت ضمنی اشاره می‌کند که بازی فوتبال در جوامع مستعمره گسترش یافته است. «کامرون مستعمره انگلستان نبود ولی یک عکاس سیرالتونی به نام ژرژ گونث در دهه ۱۹۲۰م فوتبال را به کامرون آورد. او بعد از پایان کارش در خیابان‌ها فوتبال بازی می‌کرد.» (ص ۲۰۵) او در ادامه به تفاوت ضمنی نوع استعمار فرانسه و انگلیسی نیز می‌پردازد: «مناطق مرزی درگیری استعمارگران بیش از دویست قومیت مختلف در کامرون وجود دارد. کتابچه‌ی توریستی کامرون این کشور را گنجینه‌ای از فرهنگ‌ها معرفی می‌کند. ولی معمولا کل آنها در دو گروه جای می‌گیرند. گروه‌هایی که زبان دوم‌شان فرانسه و گروه‌هایی که زبان دوم‌شان انگلیسی است. تمام انگلیسی زبان‌ها در غرب زندگی می‌کنند و فرانسوی‌ها در شرق ساکن هستند.» (ص ۲۱۰)

«هر مستعمره فرانسه به این بخشی از فرانسه بود و هدف فرانسوی‌ها این بود که آفریقایی‌ها را از راه آموزش به یک فرانسوی تبدیل کنند. مستعمره‌های انگلیسی نژادپرست بودند و آفریقایی‌ها از همان ابتدا به رفتارهای نژادپرستانه عادت می‌کردند. آن‌کووی یکی از کامرونی‌های انگلیسی زبان است. او می‌گوید: من را در نظر بگیرید. شش سال در سوئیس درس خواندم. می‌دانستم نژادپرستی وجود دارد ولی خودم را با آن وفق دادم.» نیل لامپتی یکی از بازیکنان غنایی می‌گوید: «شما می‌توانید روی من ادرار کنید. می‌توانید به بدن من گند بزنید ولی من توجهی نمی‌کنم.» (ص ۲۲۰)

را با جرائم و جنایات استعمار اروپایی شریک کرده است. در دوران جدید استعمار برده‌داری از آفریقایی‌ها یک پرده از این تاریخ است. کار به جایی رسید که کل قاره آفریقا در قرن نوزدهم در اختیار کشورهای اروپایی درآمده بود و با انواع خشونت این کشورها را اداره می‌کردند. تاریخ جنایات فرانسه در الجزایر، جنایات بلژیک در کنگو، جنایات انگلستان در مصر، سودان، تانزانیا و آفریقای جنوبی دیگر آن چنان مشهور است که بی‌اطلاعی از آن عجیب است.

قسمت جالب اما تلخ ماجرا این است که نویسنده برای استدلال درباره برابری آفریقایی‌ها با اروپایی‌ها در مهارت فوتبال استدلال می‌آورد. «گراهام تیلور سرمربی انگلستان در سال ۱۹۹۲م در روزنامه ایندپیندنت آن ساندی گفت: «اگر آفریقایی‌ها بتوانند سازمان تیم‌شان را در زمین حفظ کنند به لحاظ استعداد ذاتی، قدرت بدنی، انعطاف پذیری و روش بازی حتی می‌توانند برتر از ما هم باشند.» (ص ۱۹۲) یعنی آن قدر این استعمارگران گفتند ما نژاد برتر هستیم که تصور کردند فوتبال که ورزش ساخت اروپا است هم توانایی برتر می‌خواهد و ورزش برتر است و دیگران نمی‌توانند بازی کنند و برای تساوی انسان در توانایی بازی فوتبال باید استدلال هم بیاورند...

در ادامه گفته هنوز برای اینها جادو مهم هست و از این داستان‌ها دارند. (صص ۱۹۰ تا ۱۹۴)

یک نمونه از کشورسازی غربی و اروپایی در آفریقا

خیلی «هماهنگ» باید باشی که از کشور بوتسوانا بگویی و به این زیبایی از دزدی مدرن و استعمار نوین توسط انگلیس این چنین بنویسی: «این مستعمره سابق انگلیس با تنها ۱.۳ میلیون جمعیت ۲۶ درصد وعده های الماس جهان را در اختیار دارد و یکی از دموکراسی‌های باثبات آفریقا به حساب می‌آید. اما تیم ملی بوتسوانا بلرلقب راه‌راه پوشان یکی از ضعیف‌ترین تیم‌های ملی آفریقا است و همین چندی پیش برابر ساحل عاج در رقابت‌های مقدماتی جام جهانی شش صفر شکست خورد.» (ص ۱۹۴) نه سخنی از چرایی شکل‌گیری چنین کشوری با مساحت کوچک و جمعیت کم در کنار کشورهای اصیل بگویی و اشاره ای به ساخت استعماری برای غارت داشته باشی و نه از وضعیت فعلی اقتصاد آن و دیگر نکات مهم استعماری. تحلیل جالب و مهم نویسنده درباره آفریقا این است که فقط کشورهای ثروتمند و باثبات نمایش خوبی در جام جهانی داشته‌اند.

از جام جهانی ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۴م هفت کشور آفریقایی مراکش، زئیر، تونس، الجزایر، مصر، کامرون و نیجریه در این بازی‌ها حاضر بوده‌اند. از این جمع فقط زئیر فقیر بوده است که ضعیف نیز ظاهر شده است. کشورهای ثروتمندتر موفقیت بیشتری داشته‌اند. (ص ۱۹۸)

روی دیگر هم روایت‌های طنز مانند اما واقعی از آفریقا است. این که گاه تیم فوتبال با هواپیمای نظامی بازیکنان جابه‌جا می‌شوند. برخی اوقات تیم



فوتبال ورزش زنان آمریکایی

آمریکایی‌ها هرگز متوجه نشدند فوتبال ورزش آقایان است. در انگلیس و هلند که بزرگ می‌شدم هیچ وقت تصور نمی‌کردم دختران هم بتوانند فوتبال بازی کنند. اما در استانفورد آنها هم بازی می‌کردند. در زمین مدرسه‌مان در طول سال بازی می‌کردیم. در آمریکا دختران چهار ساله هم لیگ مخصوص خودشان را دارند و تقریباً نیمی از بازیکنان فوتبال آمریکا زنان هستند. (ص ۲۸۱)

تقریباً همه بازیکنان آمریکا در جام جهانی ۱۹۵۰م اهل سنت لوئیس میسوری بودند. سنت لوئیس نشانه‌هایی از فرهنگ فوتبالی داشت. اما دلیل اصلی عدم توازن فوتبالی در آمریکا این بود که فدراسیون فوتبال کشور در این شهر بود و آن قدر فقیر بود که توان استعدادیابی را در سراسر کشور نداشت. (ص ۲۸۳)

با وینالدا بازیکن تیم ملی آمریکا و باشگاه ساربروکن آلمان مصاحبه کردیم. او به خاطر فشار والدین هلندی خود به فوتبال روی کرده بود. او در دیدار برابر با چک در جام جهانی ۱۹۹۰م از زمین اخراج شد و میلوتینوویچ آشکارا به او گفت: «تو به نظم و انضباط احتیاج داری و بهترین جایی که می‌توانید نظم را یادگیری آلمان است.» خبرنگار اسپورت ایلوستریتد از او پرسید که چرا فوتبال آمریکا پیشرفت زیادی نداشته است. جواب داد: «باید این سوال را از مسئولان اجرایی فدراسیون فوتبال آمریکا پرسید. آنها هر وقت برای پخش تلویزیونی بازی‌های فوتبال قیمتی پیشنهاد می‌دادند در رقابت با بیسبال، فوتبال آمریکایی یا تنیس کم می‌آوردند. دوست دارم آن ورزش‌ها را ورزش‌های هات‌داگی بنامم. یعنی هواداران راحت می‌نشینند و هات‌داگ می‌خورند. سال گذشته فوتبال در آمریکا قربانی رشد والیبال ساحلی شد» (ص ۲۹۱ و ۲۹۲)

تلاش‌های استعمارگری

زحمات استعمارگر برای پیشبرد اهداف خود نباید نادیده گرفته شود. نویسندگانهایی که مانند کوپر زحمت مسافرت را می‌کشند و مردم‌نگاری می‌کنند. «هر مطلبی که درباره فوتبال آفریقا می‌خوانید احتمالاً نویسنده‌اش مارک بوده است. او به سراسر آفریقا سفر می‌کند و نشریه استار ژوهانسبورگ، بی‌بی‌سی، وُردل ساکر، فرانس فوتبال، دیلی تلگراف و لاس‌تامپا فقط نمونه‌ای از نشریاتی است که او برایشان مطلب می‌نویسد. برای مثال اگر بازی نیمه‌نهایی جام در بروندی برگزار شود. مارک به محل مسابقه پرواز می‌کند. یک هفته آنجا می‌ماند و ده‌ها مقاله‌اش را می‌فروشد. به گفته‌ای خودش روزی چهار مقاله می‌نویسد. (ص ۲۳۹)

روایت آمریکا و فوتبال

معروف است که انگلیسی‌ها نسبت به آمریکایی‌ها یک حس رقابت و شاید حسادت دارند. این را می‌توان در برخی از اظهارات نویسنده نیز دید. وقتی مهاجران اروپایی وارد آمریکا شدند بچه‌هایشان در خیابان‌ها به خاطر لهجه‌ی بامزه، لباس‌ها و والدینشان مسخره می‌شدند. آخرین کاری که این بچه‌ها می‌کردند یک بازی مسخره اروپایی بود که باز هم مورد آزار و اذیت آمریکایی‌ها قرار می‌گرفتند. بنا بر این سراغ بیسبال رفتند. به همین دلیل است که آمریکایی‌ها فوتبال بازی نمی‌کنند» (ص ۲۷۸)

او در ادامه چنین می‌گوید: «ستون نویس روزنامه بوستون هرالد اولین کسی بود که از منظر خاص خود به جام جهانی توجه کرده بود. او ضمن انکار فستیوال فوتبال و ثروت بادآورده اقتصادی نوشت: جام جهانی نوعی کلاه برداری است که تمام بیگانه‌ای غیرقانونی را به ورزشگاه بکشانی و چپاول‌شان کنی. در ورزشگاه کولیزיום بین حدود سی هزار هوادار السالوادوری نشستیم. اگر برگزارکنندگان این بازی تعداد تماشاگران را فقط پانزده هزار نفر عنوان کردند. دلیلش این بود که باید بخشی از درآمد بلیت فروشی را به صاحبان ورزشگاه می‌پرداختند. (ص ۲۷۵)

ابعاد رسانه‌ای فوتبال در آمریکا

«بوراک میلوتینوویچ سرمربی تیم ملی آمریکا بعداً به من گفت: «برای من کار کردن در این جا بسیار راحت‌تر است. این جا روزنامه را که باز کنی هیچ خبری درباره فوتبال نمی‌بینی. اما در مکزیک هر روز چیزی پیدا می‌کنید...» میلوتینوویچ اهل صربستان است که بعد از دو دهه حضور در آمریکای لاتین راهی آمریکا شده بود.» (ص ۲۷۶) لیگ شمال آمریکا به خاطر حضور ستارگان پا به سن گذاشته اروپایی که در پایان دوران فوتبالی شان بودند جمعیت را به ورزشگاه‌ها می‌کشاندند. جیانی ریورا این لیگ را گورستان فیل‌ها لقب داده بود. اما چه فیل‌هایی. در ۱۹۸۱م در مسابقه ارث کوئیک و کاسموس نیویورک بازیکنانی مثل فرانکس بکن‌باور، یوهان نیسکنس و بست حضور داشتند. (ص ۲۷۹)



آرژانتین قهرمان

مطبوعات‌اش با گلوله‌ای کشته شد. سپس ژنرال‌ها «جنگ کثیفی» علیه مردم کشورشان راه انداختند. یازده هزار آشوبگر (واژه‌ای که ارتشی‌ها آن را به طور گسترده جا انداختند) ناپدید شدند. در اردوگاه‌ها نگه داشته شدند و مخفیانه به قتل رسیدند.... آرژانتین در سال ۱۹۸۳م مجدداً کشوری دموکرات شد ولی تا امروز هر پنجشنبه مادران و مادر بزرگان گمشدگان در میدان پلاتزا دی مایو در بوئنس آیرس تظاهرات می‌کنند. آنها خواهان مشخص شدن واقعیت اصلی این جنایت‌ها و مجازات ژنرال‌ها هستند (صص ۳۰۲ و ۳۰۳)

«ژنرال‌ها جام جهانی را میزبانی کردند تا مردم کشورشان و جهانیان را تحت تأثیر قرار دهند. جام جهانی هزاران خبرنگار را به کشوری آورد که حتی کودتاهاى پرتعدادش هم به ندرت بیش از چند پاراگراف در خارج بازتاب داشت. ژنرال مربوط گفت: اگر قرار بود تصویری که جهانیان نسبت به آرژانتین داشتند تصحیح شود جام جهانی تنها رویدادی است که شبیه زندگی واقعی آرژانتینی‌ها را نشان می‌دهد. ژنرال‌های شرکتی نیویورکی را برای انجام کارهای روابط عمومی انتخاب کردند و به کشورشان رنگ و لعاب دادند. چه طور بیاید آرژانتین را ثروتمند جلوه دهند؟ باید زاغه‌ها را از بین می‌بردند. بنا بر این بولدوررها را به مناطق زاغه‌نشین فرستادند و ساکنانش را به استان‌هایی که شانس میزبانی جام جهانی را نداشتند یا به صحرای کاتامارکا فرستادند. در جاده اصلی روزاریو ژنرال‌ها دیواری ساختند و رویش را به شکل نمای منازل زیبا نقاشی کردند تا زاغه‌ها را از دید خارجی‌های رهگذر پنهان کنند. (ص ۳۰۶)

روایت یکسویه از آرژانتین و این که «کثیف» هستند. برای کسانی که قضاوت کردن را نفی می‌کنند جالب است. گویا تنها استعمار است که حق روایت دیگران را دارد و همگی باید خاموش و ساکت باشند. یا این

در این فصل نویسنده به صورت جدی به آرژانتین و مسائل سیاسی آن پرداخته است و اما از دیدگاه یک انگلیسی و یهودی متعهد به موضوعات سیاسی مربوط به آرژانتین پرداخته است او در ابتدا از ارتش و کودتا و ظلم و ستم به مردم می‌نویسد که البته این روایت اشتباه نیست. اما هیچ توضیح خاصی درباره اشغال جزایر آرژانتین موسوم به مالویناس یا فالکلند توسط انگلیسی‌ها در طول حدود به دو بیست سال نکرده است. یا این که نفوذ جدی یهودی‌ها در آرژانتین و قدرت پنهان آنها اصلاً مورد اشاره و توجه قرار نگرفته است. علاوه بر این که سرزمین‌های آمریکای جنوبی از جمله آرژانتین جزو مناطق مستعمراتی اسپانیایی‌ها در دوره اول استعمار مدرن بوده است و سرنوشت بومیان در زیر ستم و ظلم استعمارگران از تاریخ استعمار محو نخواهد شد. البته که نویسنده در این زمینه‌ها دانش خاصی احتمالاً نداشته است اما می‌توانست با پژوهشی ابتدایی در پاورقی توضیحی مناسب بدهد یا این که از یک استاد یا دست‌کم پژوهشگر تاریخ و علوم سیاسی در این زمینه مشورت و کمک بگیرد. اما روایت او چه بوده است؟

«فیفا در اوایل دهه هفتاد میلادی میزبانی جام جهانی را به آرژانتین اعطا کرده بود و در سال ۱۹۷۶م ارتش آرژانتین با کودتا قدرت را در دست گرفته بود. در آرژانتین کودتای موفق عادی بود. خود آرژانتینی‌ها موقع گذراندن دوران سربازی به شوخی می‌گویند: «نگاه کنید دارند رئیس جمهورهای آینده را آموزش می‌دهند.» اما گروه جدید ژنرال‌ها اصلاً خلق و خوی خوشی نداشتند. آنها برای برگزاری جام جهانی هیئت ویژه‌ای تشکیل دادند. ولی رئیس کمیته در مسیر حضور در اولین کنفرانس

و از مشتریان بخواهد با آرژانتین ارتباط برقرار کنند. همه از دبه گو مارادونا صحبت می‌کنند نه مراقبت‌های پزشکی سانچز این مسأله را قبول نداشت.» صحبت فالكند را پیش کشیدم. آیا ژنرال‌ها سانچز با ژنرال انگیزه هم عقیده بود که شور عمومی ناشی از فتح جام جهانی ۱۹۷۸م مشابه هیجان ناشی از ماجرای مالیوناس بود؟ نگاه بی‌تفاوتی کرد. باید سه بار سوالم را تکرار می‌کردم. تا پاسخ مثبت بدهد او هم کم و بیش چینی نظری داشت.. (ص ۳۳۴ و ۳۳۵)

ادعاهای بی‌استناد، ژورنالیستی و یکجانبه نویسنده

«هر چه کشور محروم‌تر باشد. جام جهانی برایش اهمیت بیشتری دارد. این رقابت‌ها در نروژ و سوئیس تغییر اندکی ایجاد کرد. اما در رواندا جام جهانی به طور موقت آدم‌کشی‌ها را متوقف کرد. تمام قبایل رواندا از تیم نیجریه حمایت کردند. در حین جام جهانی تمام نیروهای مسلح ژنراتورها را روشن کردند دور تلویزیون جمع شدند. اما جام جهانی همیشه درگیری‌ها را ملتهب می‌کند و تعداد کشته‌شدگان از تعداد گل‌های رد و بدل شده هم فراتر می‌رود. در اواخر فقط کاتولیک‌ها از تیم ملی ایرلند حمایت می‌کردند. در هجدهم ژوئن پروتستان‌های مسلح به رستوران کاتولیک‌ها در دهکده لاتین آیلند حمله کردند در حالی که مشتریان مشغول تماشای فوتبال ایرلند ایتالیا بودند حمله کردند و شش کاتولیک را کشتند. وقتی ایرلند دومین بازی‌اش به مکزیک باخت عبارت «زنده باد مکزیک» روی دیواری در حومه دوبلین پایتخت ایرلند نوشته شد. ص ۳۸۳)

در آمریکای جنوبی سه رئیس جمهور در تلویزیون ظاهر شدند و از ترکیب تیم ملی کشورشان انتقاد کردند. سالیناس رئیس جمهور مکزیک پس از حذف تیم کشورش در برابر بلغارستان در تلویزیون گفت: «اگر پس از اخراج لوییز گارسیا، خط حمله‌مان را تقویت می‌کردیم. موقعیت‌های بیشتری نصیب‌مان می‌شد» منم رئیس جمهور آرژانتین هم مرتب نظراتش را بیان می‌کرد. رئیس جمهور بولیوی بازی‌های تیم خود را زنده می‌دید. وقتی از او پرسیدند چرا به اولویت‌های داخلی کشورش توجه ندارد پاسخ داد: «در بولیوی جام جهانی مهم‌ترین اولویت داخلی است. ایتمار فرانکو رئیس جمهور برزیل در حین بازی‌های جام جهانی به تلویزیون رفت و از کارلوس آلبرتو پیرا خواهش کرد تا از رونالدو مهاجم هفده ساله اش استفاده کنید. پذیرا توجهی به توصیه نکرد اما برای فرانکو مهم بود. در انتخابات ریاست جمهوری که چند ماه دیگر بود قرار بود وزیر سرمایه‌گذاری او فرناندو هنریکه کاردوسو و لولای سوسیالیست بود. یک چهارم برزیلی‌ها گفته‌اند که بعد از مشخص شدن قهرمان جام جهانی تصمیم می‌گیرند به چه کسی رای دهند. اما چه مساله ای می‌تواند روی رای دهندگان شناور تأثیر بگذارد. یک دلال بورس در لندن که متخصص بورس آمریکای لاتین است این چنین توضیح می‌دهد که: «احساس این است که اگر برزیل قهرمان شود مردم به این نتیجه می‌رسند که اوضاع کلی کشور بد نیست و این به نفع هنریکوس کاردوسو است. (ص ۳۸۴)

که همه نقد بشوند غیر از خودشان. همان تبعیض و روحیه برتری جویانه و استکباری...» به طور کلی جام جهانی کودتایی برای ژنرال‌ها نبود بلکه بیشتر کمک کرد تا بقیه جهانیان دریابند که این‌ها چه نظامی‌های کثیفی هستند.» (ص ۳۰۸) یکی از تماشاگران مسن به ما اشاره کرد و فریاد زد: «شما در ۱۸۹۳م به ما فوتبال را یاد دادید!» منظورش بریتانیا بود. البته این حقیقت را همه جهانیان می‌دانند ولی آرژانتینی‌ها بهتر از بقیه می‌دانند سال‌ها آرژانتینی‌ها مثل یک مستعمره سابق بریتانیا به نظر می‌رسید. نوع اسپانیایی زبان استرالیا یا هند. وقتی آرژانتین اولین بار در سال ۱۹۵۳م انگلیس را ۳ بر ۱ شکست داد یک سیاستمدار فریاد زد: «ما راه‌آهن را ملی کرده بودیم و حالا فوتبال را ملی کردیم!» سال‌ها قبل از ماجرای فالكند هم انگلیس کشوری بود که آرژانتینی‌ها بیش از هر کشور دیگری آرزوی شکست دادنش را داشتند. (ص ۳۱۹)

این که یک کشور تیم فوتبال بزرگی داشته باشد چه قدر اهمیت دارد؟ «به خاطر بالا رفتن روحیه مردم بسیار مهم بود. فقط درباره آرژانتین صحبت نمی‌کنم. به خصوص در کشورهای آفریقایی که عموماً فرهنگ بالایی ندارند. هم چنین وضعیتی وجود دارد» به گفته ژنرال انگیزه اشاره کردم که گفته بود: «آرژانتین به خاطر کیفیت بالای گوستش، فوتبال، خواننده معروفش کارلوس گاردل و راننده‌های فرمول یکش در جهان شناخته می‌شود. ولی به خصوص به خاطر چوگان و فوتبال مطرح است.» اما سانچز با عصبانیت پاسخ داد: «ما آرژانتینی‌ها قبول نداریم که فقط به خاطر فوتبال مطرح هستیم. آرژانتین ارزشهای خاص خودش را دارد و فقط فوتبال آن مطرح نیست. اما چه ارزشهایی دارد؟ فهرست سانچز شامل شجاعت، مدرنیته، تکنولوژی و مراقبت‌های پزشکی بود. با هم جرو بحث کردیم. به او گفتم اگر ژنرال سانچز به یک بار انگلیسی برود



به روزرسانی کتاب و سکوت مترجم

اسلام و تروریسم؟

لوتیس میژل مأمور سابق اطلاعات وزارت خارجه آمریکا، در سال ۲۰۰۵م به من گفت: «از المپیک مونیخ تا به حال ۱۷۱ حمله تروریستی در ورزش را ثبت کرده است. انفجار هواپیمای حامل شمشیربازان کوبایی توسط جنایتکاران ضدکاسترو، کشتن بیست سرباز فیلیپینی در مسابقه‌ای ۱۹۸۷م، بازیکنان سافت بال کانادا در تورنومنتی در شیلی و معروف‌ترین آنها منفجر کردن هواپیمای کره جنوبی توسط کره شمالی در سال ۱۹۸۷م بود که تمام ۱۱۵ سرنشین آن کشته شدند. (ص ۴۱۴)

پس از نقل قولی از اسامه بن لادن چنین می‌نویسد: «دیدگاه مانوی تروریست‌ها به جهان با دیدگاه مانوی هواداران فوتبال تلاقی کرده است. این بیش از هر چیزی که در هر جایی دیده بودم مصداق فوتبال علیه دشمن بود.» ص ۴۱۷

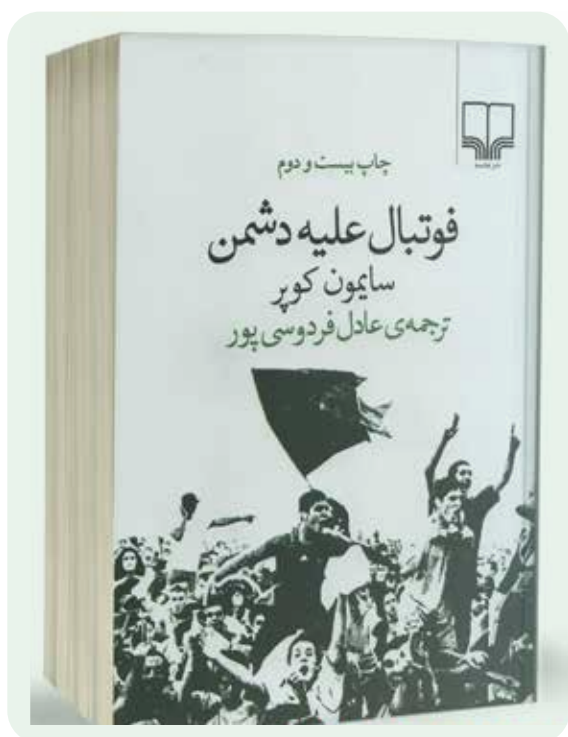
تهدید نمایی مسلمانان و برنامه آنها برای استفاده از فوتبالتوجیه اصلی تأسیس و حضور رژیم صهیونی در قلب جهان اسلام مهار اسلام و تغییر یافت این منطقه در بلندمدت است. روزگاری بنا بر نقل تاریخی بخش‌های بسیار کوچکی در این منطقه در عهد عتیق این سرزمین برای بنی اسرائیل بوده است. اما بنی اسرائیل با تخلف و عهدشکنی مداوم از این منطقه رانده شدند و خداوند نیز آن‌ها را خاطر دنیاگرایی و عهدشکنی دچار عذاب کرد. برخی از یهودی‌ها با طراوت خورشید اسلام به اسلام گرویدند و به عهد الهی بازگشتند. اما بخش قابل توجهی نیز رو به دشمنی با اسلام و شخص گرمی رحمة للعالمین آوردند. امری که موجب شد تا قرآن کریم نیز به سرزنش آنها بپردازد و آنها را دشمن شدید مومنان معرفی می‌کند.

اتهام به اسلام که در به روزرسانی کتاب آمده است نیز جالب است. می‌توان آن را نقشه راه آینده سیاست در مسیر فوتبال دانست. آن‌جا که آمریکا و غرب با نابودی شوروی به رویارویی با اسلام برآمدند و سخن از جنگ تمدن‌ها در نظریات سیاسی آمد و نویسنده نیز آن را در کتاب خود پیشنهاد می‌دهد. او با ادعاهای عجیب درباره استفاده از فوتبال توسط مسلمانان که او آن‌ها را تروریست می‌خواند از استفاده از فوتبال توسط آن‌ها اعلام هشدار می‌کند. یعنی در این بخش نویسنده هوشیارانه دشمن جدید را اسلام معرفی می‌کند و می‌گوید پیش از آن که دیر شود باید از فوتبال علیه آن‌ها استفاده کنیم.

«در اوایل ۱۹۹۴م اسامه بن لادن سه ماه در بند اقامت داشت. جایی که او با طرفداران و بانکداران ملاقات کرد چهار بار هم به تماشای بازی آرسنال رفت. پیش از بازگشت به سودان و در آستانه استرداد او به عربستان سعودی، از فروشگاه آرسنال برای پسرانش یادبودهای این باشگاه را برای پسرانش خریداری کرد. بن لادن در اکثر روزهای عمرش، غرق در فوتبال بود. در واقع این فوتبال بود که او را به سوی بنیادگرایی سوق داد. در نوجوانی در جده عربستان سعودی او یکی از چند نوجوانی بود که با تشویق معلم سوری مدرسه‌شان بعد از ظهرها در مدرسه می‌ماند با این وعده که بتواند فوتبال بازی کند.» (ص ۴۰۷)

کوپر در ادامه با اتهام مسلمانان به عقب‌ماندگی و عدم وجود رفاه و تفریح آنان را افرادی بیچاره می‌داند که چاره‌ای جز فوتبال ندارند. تو گویی ورزش‌های دیگر در میان مسلمانان رایج نیست. «شاید هیچ‌جا مثل شمال آفریقا و خاورمیانه فوتبال مورد علاقه نباشد. برای تروریست‌های منطقه فوتبال یک سرگرمی کامل است. (جالبه که به مسلمانان می‌گوید تروریست اما به پروتستانها و کاتولیک‌ها این برچسب را نمی‌زند!) یکی از دلایلی که فوتبال در این منطقه اهمیت دارد کمبود دیگر تفریحات است. برای یک مرد جوان در خاورمیانه که باید اوقات فراغت‌ش را با دیگر جوانان سپری کند فوتبال تنها تفریح ممکن است. به همین دلیل در طرابلس پایتخت لیبی بازی دو باشگاه بزرگ این شهر بیش از صد هزار نفر را به ورزشگاه می‌کشاند. در جوامعی مانند لیبی و عراق در دوره صدام حسین فوتبال می‌تواند لایه‌های پنهان را نیز نشان دهد. (ص ۴۰۸) مردم در عراق به فوتبال اهمیت بسیاری می‌دهند و با ماهواره فوتبال کشورهای اروپایی را پیگیری می‌کنند و با فوتبال از مسائل روزمره فارغ می‌شوند. (ص ۴۰۹) تروریست‌ها مدت‌هاست در دام فوتبال افتاده‌اند. برای آنها فوتبال فراتر از سرگرمی است. هر دو حرفه شباهتهای مشخصی دارند...

اما افسون فوتبال برای آنها دسترسی جهانی‌اش هست. تروریسم نوعی روابط عمومی است. هدف ایجاد بیشترین ترس با کمترین تلاش است. برای این کار آنها به دنبال عمومی‌ترین مکان‌ها و رویدادهای هستند. این یعنی ورزش. به همین دلیل گروه فلسطینی سپتامبر سیاه یازده ورزشکار اسرائیلی (صهیونی) را در المپیک مونیخ دزدیدند و آنها را کشتند. (ص ۴۱۳)





حداقل توقع از مترجم

واقعا دانستن این که ایتمار اسم مشهور یهودی هست و نام رئیس جمهور برزیل بوده سخت است و پس از آن این نتیجه را بگیریم که احتمالا این رئیس جمهور یهودی در لابی صهیونیستی و یهودی باشد هم جای بررسی دارد. اما پاورقی تجزیه یوگسلاوی و ماجرای غمبار بوسنی که خیلی مساله پیچیده نبوده واقعا و در رسانه‌های ما هم مطرح شده است و مترجم کتاب هم در آن سالها حدود بیست سال داشته است. اتفاقا تعجب است که کسی آن را نداند یا این که به روایت ما از آن واقعه تلخ یعنی کشتار و نسل‌کشی بوسنی را قبول نداشته باشد و یا مطالعه نکرده باشد. اما یک جا نیز فردوسی پور توضیحی متناسب با نگاه ما داده است. آن جا که در پاورقی توضیح معمر قذافی ذکری از نقش او در فقدان امام موسی صدر نیز آورده است.

منابع

ویکی‌پدیای فارسی و انگلیسی
کتاب فوتبال علیه دشمن
کتاب آرژانتین نوشته احمد علامه فلسفی، انتشارات فراروانشناسی

اصطعار

مدیر مسئول: محمدرضا میرزایی
سردبیر: علیرضا عزیـزگل
گرافیک: علی بختیاری
پژوهشگر: علیرضا عزیـزگل

تهیه شده در گروه مطالعاتی پیشینه، مرکز رصد و مطالعات فرهنگی معاونت راهبردی و گفتمان سازی بنیاد فرهنگی اجتماعی خاتم الاوصیا (عج)